



دکتر فریدون سیامک‌نژاد

مقدمه

صبح که از خانه بیرون می‌زنیم تا راهی محل کار شویم، با افراد زیادی برخورد می‌کنیم و روبه‌رو می‌شویم که هر کدام می‌تواند برای انسان خاطره‌انگیز باشد. از مواجه احتمالی با رفتگر زحمتکش محله گرفته تا دیدن کسانی که هر یک به‌دلیلی سر راهمان قرار می‌گیرند و ممکن است اگر قدیمی محل باشیم، سلام و علیکی هم با ما داشته باشند. از وقتی سوار وسیله نقلیه عمومی اعم از اتوبوس، مترو یا تاکسی می‌شویم تا زمانی که آن را ترک می‌کنیم، کسانی را می‌بینیم و حرف‌هایی می‌شنویم که هر کدام آن‌ها می‌تواند خاطره‌ای برایمان باشد. یا خاطره‌ای را از زمان‌های دور برایمان زنده کند. به محل کار هم که می‌رسیم و کار را شروع می‌کنیم، بستگی به نوع کاری که داریم. همه‌اش می‌تواند تداعی‌کننده مسأله‌ای یا احیاناً خاطره‌ای باشد. حالا اگر کارمان طوری باشد که ارتباط مستقیم با مردم داشته باشیم، به اندازه تفاوت بین انسان‌ها، و مردمی که برای کارشان به ما مراجعه می‌کنند، می‌توانیم حرف برای گفتن داشته باشیم و خاطره برای بازگو کردن.

با این صغری و کبری چیدن‌ها می‌رسیم به این که داروخانه از جمله مکان‌هایی است که کارکردن در آن، یک دنیا حرف برای گفتن، و یک سینه خاطره برای بازگو کردن دارد.

بنابراین، تصمیم گرفتیم تا مسایل به‌وجود آمده در داروخانه را تحت عنوان «بادداشت‌های داروخانه» قلمی کنیم. بنابراین مطالبی را که در پی می‌آید، حاصل این تلاش و نتیجه حضور در داروخانه در برخورد با بیماران و مسایل جاری داروخانه است. تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

یادداشت ۱

تلفن که زنگ خورد، داروخانه تقریباً شلوغ بود و من هم دلم نمی‌خواست جواب تلفن را بدهم. چند تا زنگ که زد، مجبور شدم تلفن را بردارم. از آن طرف سیم، آقای سئوال دارویی داشت. به هر حال، وقتی در داروخانه هستی، مجبوری که کار مردم را راه بیندازی. حال چه مریضی که حضوری مراجعه کرده، و چه کسی که تلفنی سئوال دارویی دارد.

مریض پشت تلفن سئوالش این بود که آیا به جای یک قرص آتنولول ۱۰۰ میلی‌گرمی، می‌شود ۲ عدد ۵۰ میلی‌گرمی خورد؟ من برای این که صغری کبری نبافم و کار مراجعه‌کنندگان حضوری را هم زودتر راه بیندازم، به ایشان گفتم:

آیا می‌شود به جای یک عدد سیب، دو نصفه سیب خورد؟

ایشان گفت: بله که می‌شود!

چند ثانیه‌ای به سکوت گذشت و مریض پشت تلفن ظاهراً جواب سئوالش را گرفت. خداحافظی کرد و گوشی را گذاشت.

یادداشت ۲

یک سئوال مختصر باعث شده تا ده دقیقه‌ای کلاس بگذارم. فرق آهن و فروس سولفات را پرسید. منظورم خانم جوانی بود که با مادرش برای تهیه داروهای جعبه کمک‌های اولیه مدرسه آمده بودند.

اول از خانم جوان سئوال کردم که آیا شیمی خوانده است؟ مادرش به جای او جواب داد که

ریاضی خوانده است. من هم بلافاصله گفتم که هر کس دیپلم داشته باشد، حالا چه ریاضی چه تجربی، حتماً شیمی خوانده است. به هر حال، مسأله را نمی‌دانست. برای ایشان شرح دادم که قرص آهن اصطلاح دارویی فروس سولفات است. فروس سولفات هم ملح آهن با اسید سولفوریک است. یعنی اگر اکسید آهن را داخل اسید سولفوریک ببریم، نمک تشکیل شده، فروس سولفات است. این نمک به صورت قرص درآمده و به آن قرص آهن می‌گویند.

لبخندشان نشانه رضایت و قانع شدن بود.

یادداشت ۳

داروخانه تازه خلوت شده بود و کسی در داروخانه حضور نداشت. خانمی وارد داروخانه شد و تقاضای قرص سفیکسیم ۴۰۰ میلی‌گرمی کرد. از ایشان نسخه خواستم. اظهار داشت برای ادامه درمان می‌خواهم و پزشک تلفنی توصیه کرده است.

سئوال و جواب‌هایم شروع شد. آنقدر سئوال و جوابش کردم که تا حالا، هیچ بازپرسی متهم خود را این چنین سین جیم نکرده است. وقتی مطمئن شدم که می‌توانم دارو را به بیمار بدهم، به تکنیسین داروخانه گفتم که یک بسته ده عددی قرص سفیکسیم ۴۰۰ میلی‌بیارد. وقتی قیمت دارو را به خانم مراجعه‌کننده گفتم، بدون این که عکس‌العملی نشان بدهد، گفت: برمی‌گردم.

رو به تکنیسین داروخانه کردم و گفتم:

مریض ما از آن دسته بود که با شنیدن قیمت دارو خوب می‌شود!

با خنده به او گفتم: نمک به هر چیزی می‌زنی بزَن. اولاً کمتر بزَن، در ثانی مواظب باش به زخم کسی نمک نزنی!

یادداشت ۶

عکس‌المعل افراد نسبت به آب سردکن داروخانه در ماه رمضان کاملاً متفاوت است. بعضی‌ها وقتی می‌خواهند از آب سردکن داروخانه استفاده کرده و دارویشان را با آب داخل لیوان بخورند، چندین بار اجازه می‌گیرند و عذرخواهی می‌کنند. مریضی خود را شرح می‌دهند و از این که نمی‌توانند روزه بگیرند، احساس ناخوشایندی دارند.

عده‌ای دیگر هم هستند که وقتی لیوانی را با صدای مخصوص لیوان‌های پلاستیکی از آب سردکن جدا می‌کنند و آن‌را از آب پر می‌کنند طوری جلوی پیش‌خوان داروخانه می‌ایستند و شروع به سر کشیدن آب داخل لیوان می‌کنند که انگار نه انگار ماه رمضان است و عده‌ای در داروخانه روزه‌اند!

یادداشت ۷

قبل از این که جلوی پیش‌خوان داروخانه بایستد و مسأله‌اش را مطرح کند، لیوانی را از آب سردکن داروخانه برداشت و از آب پر کرد و جلویم مقابل پیش‌خوان داروخانه ایستاد.

بوی سیگار که احتمالاً قبل از ورود به داروخانه خاموش کرده بود، توی صورتم زد. از ایشان سؤال کردم که ظاهراً روزه نیستند؟ در پاسخ گفت: به دلیل بیماری نمی‌توانم روزه

یادداشت ۴

رمضان و گرمای زیاد هوا، باعث شده بود که کمتر به داروخانه بیایم. تابستان که باعث کاهش فروش دارو در سطح مملکت و در نتیجه داروخانه می‌شود، رمضان هم مزید بر علت شده و اقتصاد داروخانه را به شدت تحت تأثیر قرار داده است. بعد از چند روز که یکی از آن‌ها هم اولین شب قدر بود به داروخانه آمدم. فروش‌های روزانه داروخانه را نگاهی انداختم و متوجه شدم که فروش شب قدر، تقریباً سه برابر روزهای معمولی رمضان است. از تکنیسین داروخانه سؤال کردم که اتفاق خاصی افتاده که فروش این چنین شده است؟ ظاهراً اتفاق غیرمنتظره‌ای رخ نداده بود. رو به کارکنان داروخانه کردم و به شوخی گفتم: ظاهراً شما برخلاف مؤمنین که قرآن سر گرفته‌اند، شب قدر نسخه سر گرفته‌اید!

یادداشت ۵

ظاهراً برای اولین بار بود که داروی پایین آورنده فشارخون برایش تجویز شده بود. همراه با داروهای دیگر نسخه‌اش، دستورات را نوشتم و داروهایش را داخل پلاستیک گذاشتم و راهی‌اش کردم. مریض قبل از ترک داروخانه سؤال کرد: همراه با این داروها دستور غذایی خاصی هم وجود دارد؟ کلی بخور نخور برایش ردیف کردم و توصیه‌های غذایی لازم را به او گوشزد نمودم. در خاتمه هم به ایشان متذکر شدم که نمک خیلی کم بخورد. نگاهی به من کرد و گفت: آقای دکتر! نمی‌توانم به غذا و بعضی میوه‌ها نمک نزنم.

بگیرم. دیابت داشت و روزه گرفتن برایش سم بود. به ایشان متذکر شدم که اولاً می‌شود روزه نبود ولی به جامعه روزه‌دار احترام گذاشت و در انتظار عمومی روزه‌خواری نکرد. درثانی شما هر بیماری که داشته باشید، مثلاً همین دیابت، سیگار کشیدن کمتر از روزه گرفتن برایش بد نیست!

یادداشت ۸

جلوی پیش‌خوان داروخانه ایستاد و نام یک شامپوی ضدشوره و ضدریزش مو را آورد. قبل از این که من چیزی بگویم، تکنیسین داروخانه گفت: نداریم.

بلافاصله سؤال کرد: آقای دکتر من یک‌بار از این شامپو که الان شما ندارید استفاده کرده‌ام و چندان اثری ندیده‌ام. نظر شما چیست؟ به ایشان متذکر شدم که دارو با توکل بر خدا شفابخش است و شامپو هم به هکذا! بعد هم به شوخی ادامه دادم که احتمالاً شامپویی را که استفاده کرده‌اید، به جای ماده شوینده، داخلش شیریه بوده که باعث شده شما به جای شامپو به سرتان «شیره» بمالید! طرف در حالی که دستی به سرش می‌کشید داروخانه را ترک کرد.



This document was created with Win2PDF available at <http://www.daneprairie.com>.
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.